شهید ذاکریان و دو فرزند شهیدش

گفت‌وگوی «جوان» با پدرومادر نخبه شهید محمدرضا ذاکریان امیری
از شهدای تجاوز امریکا و رژیم صهیونیستی به کشورمان

صهیونیست‌ها زهرا ۷ ماهه و فاطمه ۵ ساله را همراه والدین‌شان شهید کردند

زینب محمودی‌عالمی

در بامداد روز جمعه ۲۳خرداد، رژیم صهیونیستی با پشتیبانی امریکا به تهران و تعدادی از شهرهای کشورمان حمله کرد و شماری از فرماندهان نظامی، دانشمندان و مردم غیر نظامی به شهادت رسیدند. محمدرضا ذاکریان‌امیری، متولد ۱۳۷۰از شهدای نخبه علمی کشورمان بود که در روز جمعه ۲۳خرداد در حمله رژیم کودک‌کش صهیونیستی به ساختمان مسکونی در تهران به همراه همسرش «معلم شهیده زینب نبی‌زاده» متولد ۱۳۷۳ و دو فرزندشان شهیده زهرا ذاکریان امیری (هفت‌ماهه) و شهیده فاطمه ذاکریان‌امیری (پنج ساله) به شهادت رسیدند. دکتر شهید محمدرضا ذاکریان از دوران تحصیلش دانش‌آموز ممتاز و از تیزهوشان بود. مدرک کارشناسی‌اش را از دانشگاه صنعتی اصفهان و کارشناسی ارشد را از دانشگاه مالک اشتر دریافت کرده بود و از دانشجویان برتر به شمار می‌رفت. او برای اعتلای کشورش به فعالیت‌های علمی می‌پرداخت و به گفته پدرش با وجود پیشنهادهای بورسیه از کشورهای خارجی برای تحصیل و اشتغال، در ایران ماند و توان علمی‌اش را برای پیشرفت و خدمت به وطن به کار بست. شهادت آرزوی همیشگی‌اش بود و بارها از خانواده خواسته بود برای شهادتش دعا کنند. گفت‌وگوی «جوان» با پدرومادر شهید محمدرضا ذاکریان را پیش رو دارید.

عزت‌السادات جعفریان (مادر شهید)

حاج خانم چه شیوه تربیتی را برای فرزندان‌تان در خانه اعمال می‌کردید؟

پسرم اول فروردین ۱۳۷۰ در شهر امیرکلا به دنیا آمد. من از کودکی روی تربیت بچه‌ها حساس بودم. جایی خوانده بودم از مادر شهید مطهری پرسیده بودند فرزندت چگونه به این مقام رسید؟ گفتند: هرموقع فرزندم را شیر می‌دادم با وضو بودم. این مطلب در ذهنم مانده بود. وقتی محمدرضا به دنیا آمد، سعی می‌کردم وضو بگیرم و به او شیر بدهم. محمدرضا از همان نوجوانی اهل نماز شب بود. نصف شب که از خواب بیدار می‌شدم، می‌دیدم پسرم درحال نماز شب است. به من سفارش می‌کرد هر چیزی که باعث سختی‌ات می‌شود، تحمل کن. می‌گفت راستگویی بهتر از دروغگویی است. روی غذا خوردن و خوابیدنش دقت داشت. وقتی دانش‌آموز دبیرستان بود خانمی به منزل ما آمد حجابش کامل نبود، پسرم داخل اتاق نیامد. در احوالپرسی با نامحرم سرش پایین بود.

گویا شهید از دوران تحصیل در مدارس ابتدایی از دانش‌آموزان تیزهوش بود که مدارج عالی علمی را طی کردند؟

بله، از همان مقطع ابتدایی دانش‌آموز زرنگ و درس خوانی بود. مثلاً اگر نمره‌اش ۱۹ونیم می‌شد ناراحت می‌شد. من فرهنگی هستم و در بابلسر مشغول به کار بودم. از کودکی به پسرم در درس‌هایش کمک می‌کردم. محمدرضا مقطع راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه تیزهوشان گذراند. مدیران مدرسه‌اش به او افتخار می‌کردند. در تعیین رشته کنکور خیلی حساس بود. یکی از برادرانم که دکترای ریاضی دارد، در دانشگاه صنعتی اصفهان تحصیل کرده بود. ایشان کمک کرد محمدرضا رشته خوبی را برای دانشگاه انتخاب کند و از قضا در دانشگاه صنعتی اصفهان رشته مهندسی مکانیک قبول شد. بعد از اینکه دوره کارشناسی را تمام کرد، کارشناسی ارشد دانشگاه مالک اشتر تهران امتحان داد و قبول شد. به او گفتند هر کسی که جزو سه نفر اول دانشگاه مالک اشتر شود برای وزارت دفاع استخدام می‌شود. پسرم خیلی تلاش کرد، یعنی دوست داشت صنایع دفاع برود و به کشورش کمک کند. رتبه اول را کسب کرد و استخدام صنایع دفاع شد. خیلی در کارش حساسیت داشت تا به درستی انجام شود. گاهی دیر به منزل می‌آمد، می‌گفتم پسرم! چرا آخر هر هفته به منزل می‌آیی؟ می‌گفت: کارم حساس است باید تا پایان کارم صبر کنم خیالم جمع شود و بعد به خانه بیایم.

تشییع پیکر مهندس شهید محمدرضا ذاکریان از شهدای نخبه علمی تجاوز رژیم صهیونیستی

برای ازدواج‌شان شما پیش قدم شدید؟

برای ازدواجش خودش دختری را پیشنهاد داد. خیلی تحقیق کردیم، خانواده دختر خانم خیلی مذهبی بودند و از نظر دینداری و مذهبی بودن، بالاتر از ما بودند. مادر عروسم تماس گرفت از من سؤالاتی پرسید. مثلاً پرسید: خمس می‌دهید؟ مراسم عروسی‌تان چگونه برگزار می‌شود؟ آیا عروسی‌های شما مختلط است؟ پسرت در چه مراسم مذهبی شرکت می‌کند؟ من جواب سؤالات‌شان را دادم. گفتم: حاج خانم! از کجا می‌دانید حرف‌هایم راست است. گفت: صحبت‌های شما مورد اطمینان من است.

وقتی خبر شهادت فرزندتان را شنیدید، چه احساسی داشتید؟

با توجه به اینکه من سیده هستم قرار بود روز عید غیر به تهران منزل پسرم برویم، ولی مقدر شد به مشهد رفتیم و قرار بود بعد از سفر مشهد به تهران برویم. وقتی خبر شهادت پسرم، همسر و فرزندانش را شنیدیم، گفتیم کاش ما هم می‌رفتیم و همه به شهادت می‌رسیدیم. ولی این سعادت نصیب ما نشد. از خدا می‌خواهیم این شهیدان شفیع ما باشند. نوه عزیزم فاطمه پنج ساله بود و زهرا شیرخواره هفت‌ماهه بود و همانطور که علی‌اصغر امام حسین(ع) شش ماهه بود و روی دست پدرش به شهادت رسید، زهرای من هم مانند حضرت علی‌اصغر(ع) و فاطمه مانند حضرت رقیه(س) با لب تشنه در دل سیاه شب به شهادت رسیدند. افتخار می‌کنم فرزندم و نوه‌هایم در راه اسلام شهید شدند. به پسرم افتخار می‌کنم.

پیش آمده بود که پسرتان از شهادت حرفی بزند؟

محمدرضا خیلی تودار بود. حتی درجه علمی‌اش را به ما نمی‌گفت. ما همینقدر می‌دانستیم که صنایع دفاع کار می‌کند. اما چند ماه اخیر پسرم به من می‌گفت: مامان! دوست نداری مادر شهید شوی؟ ناراحت می‌شدم و می‌گفتم چرا این حرف‌ها را می‌زنی؟! چند ماه این حرف‌ها را می‌گفت. آخر به عروسم گفتم زینب جان! چرا محمدرضا می‌گوید تو دوست نداری مادر شهید شوی؟ محمدرضا به پسر دیگرم می‌گفت: دوست نداری برادر شهید شوی؟ پسرم سرش را پایین می‌انداخت و ناراحت می‌شد. عروس شهیده‌ام می‌گفت: مادرجان! شهادت لیاقت می‌خواهد. کسی شهید می‌شود که درهای بهشت را ببیند. امیدوارم راه شهدا را ادامه بدهیم.

واکنش مردم به شهادت پسرتان و خانواده‌اش چه بود؟

در مراسم تشییع شهدا، مردم وداع باشکوهی با پیکر شهدا داشتند بعد از ۴۶سال از پیروزی انقلاب من چنین وداعی با پیکر شهدا ندیده بودم. مردم از جای دور و نزدیک آمده بودند. جامعه با شهادت عزیزان ما روشن شدند، حتی خانم‌های بدحجاب در مراسم شهدا حضور داشتند و برای مظلومیت شهدا می‌گریستند. به کوردلان تاریخ امریکا و اسرائیل می‌گویم، کور خواندند با به شهادت رساندن چهار شهید از خانواده‌ام ما دست از نظام و انقلاب اسلامی نمی‌کشیم و تا پای جان از وطن‌مان دفاع می‌کنیم.

محمدحسین ذاکریان (پدرشهید)

محمدرضا از کودکی چطور بچه‌ای بود؟

محمدرضا از کودکی نبوغی در وجودش داشت که سه مقطع تحصیلی را در مدرسه تیزهوشان گذراند. وقتی به انتخاب رشته دانشگاه رسید، چون من در دانشگاه مهندسی عمران بودم، دوست داشتم پسرم در رشته دیگری تحصیل کند. او هم قبول کرد و در رشته مهندسی مکانیک تحصیل کرد.

پسرم تابع ولایت‌فقیه بود. می‌گفت حضرت آقا هر دستوری بدهند ما آماده جان‌فشانی هستیم. آنطور که ایشان به ولایت فقیه اعتقاد داشت، شاید کمتر افرادی چنین باشند. اعتقاداتش در دیدگاهش اثر داشت، می‌گفت کارمان باید قرب‌به‌الی‌الله و در مسیر تعالی کشور باشد.

خبر شهادت پسرتان را چطور شنیدید؟

این اواخر محمدرضا به ما می‌گفت، خیلی وقت است به خانه‌ام در تهران نیامدید و از ما خواسته بود روز عید غدیر به منزلش برویم. روز شهادتش خانوادگی به زیارت امام رضا(ع) رفته بودیم. قطعاً اگر مشهد نبودیم به تهران منزل پسرم می‌رفتیم. خداوند این افتخار را از ما گرفت و شهادت نصیب‌مان نشد. مشهد بودیم و وقتی نماز صبح را خواندم، پدرخانم پسرم تماس گرفت و گفت: ظاهراً منزل محمدرضا را اسرائیل زده است. با پسرم تماس گرفتیم جواب نداد. به ذهن‌مان آمد شاید دچار موج انفجار شدند. به تهران رفتیم و آنجا پیکر دو شهید را به ما نشان دادند. پیکرها سوخته بود. شهید دیگر که پیکرش له شده بود، فقط سرش پیدا بود. نگاه کردم دیدم قد و قامت پسرم را دارد. اما خال گوشتی روی صورت آن شهید بود. گفتم پسرم صورتش خال نداشت. به سردخانه کهریزک رفتیم و بقیه عکس‌های پیکر شهدا را دیدم. یکی از عکس‌ها تا حدی مشخص بود. گفتم احتمال زیاد این عکس پسرم است. سرش سالم بود که توانستیم شناسایی کنیم. عروس و نوه‌هایم را از روی لباس‌های‌شان تشخیص دادیم. نوه‌هایم زیر آوار له شده بودند.

به نظر شما صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها در تجاوز به ایران به اهدافشان رسیدند؟

به هیچ وجه. دنیای استکبار بداند ما پیروزیم. امریکا اگر همه قدرت و تبلیغاتش را بگذارد در نهایت شکست می‌خورد. وقتی ملت ما حسینی هستند و فرهنگ عاشورایی دارند، قطعاً شکست‌ناپذیر هستند. خدا کمک کند در مسیر شهدا گام برداریم و راه‌شان را ادامه بدهیم.

یادکرد

خاطراتی از کردستان به روایت حاج‌حسین دقیقی

تعطیلی کارخانه چریک‌سازی در سنندج

سردار حاج‌حسین دقیقی از فرماندهان دفاع مقدس در کردستان است که خاطرات بسیاری از جنگ در این خطه از کشورمان دارد. بعدها از خاطرات سردار دقیقی، کتابی تحت عنوان «قصه‌های کردستان به روایت حاج حسین دقیقی» منتشر شد که حاوی مطالب ارزشمندی از تاریخ جنگ تحمیلی در کردستان است. متن زیر برگرفته از همین کتاب و به روایت حاج حسین دقیقی است.

مدرسه یا بازداشتگاه

ماه و روز آن را یادم نیست. فقط یادم است بهار ۶۴ بود. سرزده وارد بازداشتگاه سپاه شدم. از دیدن آن همه نوجوان جا خوردم. با خودم گفتم: «اینجا مدرسه است یا بازداشتگاه؟» در همه شهرها ساختمان‌های ساواک در اختیار سپاه قرار گرفته بود. در حیاط ساختمان قدیمی ساواک سنندج در بلوار شبلی، بازداشتگاه کوچکی ساخته بودند. افراد دستگیرشده را به‌صورت موقت می‌بردند آنجا و بعد از تشکیل پرونده می‌فرستادند دادسرا.

۳۰، ۴۰ نوجوان دبیرستانی بین زندانی‌های بزرگ‌تر بودند. یاد زندانی شدن خودم در رژیم گذشته افتادم، زندان زاهدان، سال ۵۶. سن و سال همین بچه‌ها بودم. وقتی رئیس ساواک برای بازدید آمد و ما را دید، سر مدیر زندان فریاد زد شما اینجا را کردید کارخانه چریک‌سازی؟ در همین فکرها، نگاهم را از جمع زندانی‌ها برداشتم و رو کردم به مسئول بازداشتگاه و پرسیدم: «این بچه‌ها را چرا گرفتید؟»

رابطه‌های حزب در دبیرستان

گفتند: «خام قیافه و سن و سال‌شان نشوید! اینها هسته‌های دانش‌آموزی حزب در دبیرستان‌های سنندج هستند. با کلی زحمت توانستیم شناسایی‌شان کنیم.» با دلخوری گفتم: «شما فرصت درست کردید تا اینها قاطی زندانی‌های کومله و دمکرات شوند. می‌دانی این یعنی چی؟» بعد هم حرف رئیس ساواک به زبانم آمد. «یعنی ما داریم چریک تربیت می‌کنیم.» نباید اجازه می‌دادم این اتفاق بیفتد. فوراً گفتم بچه‌ها را بیاورند در حیاط.

همه را آزاد کردیم

خودم هم دنبال‌شان رفتم و در محوطه به خط‌شان کردم. بعد روبه‌روی‌شان ایستادم و گفتم امام اجازه نمی‌دهند ما دانش‌آموز توی زندان نگه داریم. ما می‌خواهیم شما تحصیل کنید، دانشگاه بروید، یک کاره‌ای شوید و شهرهای خودتان را بسازید. بعد هم یک گریزی زدم به گروهک‌ها. گفتم گروهک‌ها به دشمن‌های ایران وابسته‌اند. اصلاً برای ابرقدرت‌ها کار می‌کنند. نمی‌دانم چقدر حرف‌هایم را قبول داشتند، ولی سریع از همه‌شان یک تعهد ساده گرفتیم و آزادشان کردیم.

برگشتم طرف برادران واحد اطلاعات که ایستاده بودند و تماشایم می‌کردند. نگاه‌هایشان داد می‌زد که از دستم خیلی ناراحت هستند. آخر هم نتوانستند ساکت بمانند. گفتند: «ما برای شناسایی اینها خیلی زحمت کشیده بودیم. شما همه را به فنا دادی!»

کار روی شبکه شهری

حرف‌شان را قبول داشتم. اوضاع امنیتی سنندج خیلی آشفته بود. ترس‌شان بیخود نبود. هر روز خبر ترور یکی را می‌شنیدند و هر لحظه منتظر حمله گروهک‌ها بودند. چند وقت پیش بود که محمدامین رحمانی را جلوی در خانه‌اش به شهادت رسانده بودند. رحمانی یکی از فرمانده‌های پیشمرگه‌های مسلمان بود. ناامنی، مردم و نیروهای شهر را تهدید می‌کرد.

با همه این اعتراض‌ها، ساکت نماندم چون برای کارم دلیل داشتم. گفتم گرفتن چهارتا بچه که هنر نیست، باید رابط اصلی کوه با شهر را پیدا کنیم. پیدا کردن سرشاخه مهم است. نباید خودمان را با توده مردم، آن هم با جوان‌های بی‌اطلاع و فریب‌خورده رودررو کنیم. ما با این کار، زمینه کادرسازی برای ضدانقلاب را فراهم می‌کنیم. بعد هم پای مرجع قضایی را وسط کشیدم و گفتم مرجع قضایی هم اصلاً اجازه نمی‌دهد، اینها را برای مدت طولانی در بازداشت نگه داریم. حرف‌های دیگری هم گفتم و کمی آرام‌شان کردم.

خط، مشخص شده بود. قرار شد روی شبکه شهری دشمن کار کنند و برسند به سرشاخه‌های اصلی. با پیدا شدن سرشاخه‌ها، امیدوار بودم بتوانیم کنترل اوضاع را در دست بگیریم و ناامنی‌ها کم‌تر شود...

رو به بچه‌های بازداشتی گفتم: گروهک‌ها به دشمن‌های ایران وابسته‌اند. اصلاً برای ابرقدرت‌ها کار می‌کنند... نمی‌دانم چقدر حرف‌هایم را قبول داشتند از همه‌شان یک تعهد گرفتیم و آزادشان کردیم. برگشتم طرف برادران واحد اطلاعات که ایستاده بودند و تماشایم می‌کردند. نگاه‌هایشان داد می‌زد از دستم خیلی ناراحت هستند. آخر هم نتوانستند ساکت بمانند. گفتند: ما برای شناسایی اینها خیلی زحمت کشیده بودیم. شما همه را به فنا دادی!

تصویری از حضور رزمندگان دفاع مقدس در خطه کردستان

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۷۳۵۶

از راست به چپ

۱- ستارگان آسمانی- سومین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران ۲- از نمازهای واجب- انبار گندم- پدر بزرگ ۳- ظرف سقا- بانگ درنده- محافظ شخصی - از طوایف غیور ۴- نماد لاغری- تمنا- پیغمبر ۵- برنامه- اسلحه قدیمی ۶- کرمینه حشرات- تحمل کننده عذاب- شهر زادگاه انیشتین ۷- عنوان شاهان ساسانی- دیرنشین- کشتی جنگی ۸- پول ژاپن- پادشاه انگلیسی- ادعای دروغین- عامل وراثت ۹- قرارگاه- میراثخوار- کوبیدنی مطبخ ۱۰- مردن بر اثر حادثه- شهر پلیس اینترپل- لقب حاکم و فرمانروا در هند ۱۱- کبوتر صحرایی- راه رفتن آهسته و با پنجه پا ۱۲- نخجیر- سرما- حرف فقدان ۱۳- خار سر دیوار- از سوغات تبریز- درجه‌ای در کاراته- خوشحال ۱۴- لوس- دستگاهی برای تولید آب گرم- حزب هیتلر ۱۵- احوالپرسی کردن- تیم فوتبالی در ایتالیا

از بالا به پایین

۱- از القاب امام رضا- واحد مقیاس طول در انگلستان ۲- مقر حکومت مارشال پتن - کوچک و جمع و جور- از گناهان کبیره ۳- تیمی در فوتبال یونان- ستاره سهیل- نوازنده- بندگی ۴- صنم- بیماری التهاب حنجره- بهترین بازیکن فوتبال جهان در سال ۲۰۰۷ ۵- وسنی- مکر و حیله- از شخصیت‌های داستانی آگاتا کریستی ۶- پایتخت چک- سردار- پسر مازنی ۷- دیلم- آنفلوآنزا- نقره ۸- گرفتنی هنرپیشه- چکامه‌سرا- اجر اخروی- هواپیمای عجول ۹- هواپیمای جنگی روسیه- گداخته- وردنه ۱۰- پول استرالیا- دستکش چرمی شکارچیان- روش و اسلوب ۱۱- از شهرهای ترکیه که امام (ره) مدتی در آن تبعید بود- مار خطرناک- آلیاژی از آهن ۱۲- مجلس قانونگذاری روسیه- اورژانس- ساز شاکی ۱۳- غلام زرخرید- شهری در فرانسه- برکت سفره- مهره حساس شطرنج ۱۴- جاده قطار- تکه چسبانی- بین آرنج و شانه ۱۵- دستی که باید به سوی نیازمندان دراز شود- پایتخت اروگوئه

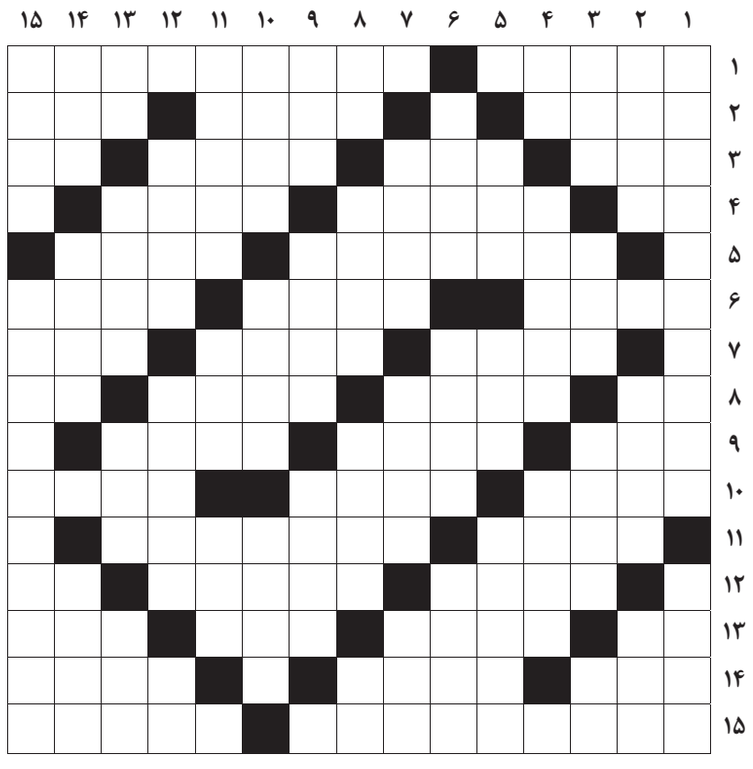

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱		۴		۵	
	۹		۵				۷	
۸	۳						۶	
				۴				۸
		۳			۷			
	۶	۲						۳
۲				۸	۶			
					۱	۴		
۹	۵					۲		

۱	۷	۸	۸	۸	۸	۶	۵	۶
۶	۶	۸	۱	۵	۸	۷	۸	۸
۸	۸	۵	۶	۷	۶	۱	۸	۸
۸	۸	۸	۶	۱	۷	۸	۶	۵
۵	۸	۸	۸	۶	۸	۸	۷	۵
۵	۱	۶	۸	۸	۶	۸	۸	۷
۷	۸	۶	۸	۸	۸	۶	۱	۸
۸	۸	۶	۸	۸	۶	۸	۸	۱
۶	۵	۷	۶	۸	۸	۸	۸	۶

جدول کلمات متقاطع
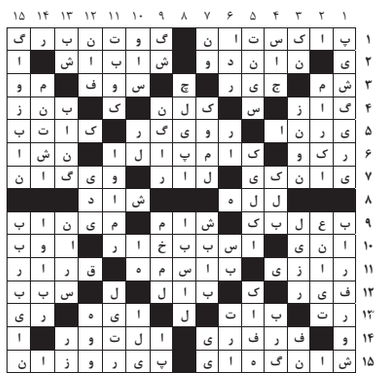
پاسخ جدول شماره ۷۳۵۵